

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی سکولار ایران، برای تحریم انتخابات

ما زندانیان سیاسی همچنین از مجامع جهانی و دولت های آزاد  انتظار داریم با صراحت اعلام کنند نتایج انتخابات پیش رو را به رسمیت نخواهند شناخت. از اینکه حکومت های آزاد هنوز نخواستہ اند روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با یک حکومت سرکوبگر و غیردمکراتیک قطع کنند شگفت زده هستیم. این ضعف مفرط دنیای آزاد در مقابل رفتار وحشیانه حکومت در قبال شهروندان ایرانی و باج خواهی های قلدرمابانه آن در حوزه روابط بین الملل موجب گستاخی بیش از حد رژیم شده است.

مطابق با اصل عقلانی، حق طبیعی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین عرفی تمام جوامع دمکراتیک و آزاد، این حق اولیه همه شهروندان است که صرفنظر از عقیده، دین، رنگ و نژاد، زبان، طبقه و دسته بتوانند از طریق انتخاباتی کاملاً آزاد، غیرگزینشی، غیرایدئولوژیک در روندی دمکراتیک در سرنوشت خود شرکت مستقیم و موثر داشته باشند.

شوربختانه، حکومت جمهوری اسلامی همواره از طریق گزینش های ایدئولوژیک و استصوابی که از طریق هیئت های اجرایی و شورای نگهبان اعمال می شود و برگزاری انتخاباتی مدیریت شده، غیردمکراتیک و ناسالم و غیررقابتی این حق اولیه را از شهروندان ایرانی گرفته است که آخرین نمونه از این انتخابات غیردمکراتیک و ناسالم را در بهار سال ۸۸ شاهد بودیم.

نتیجه آن کاریکاتور انتخاباتی ۸۸ چیزی جز برنده اعلام کردن کاندیدای مورد حمایت حاکمیت و شخص ولی فقیه، سرکوب شدید معترضین که با کشته شدن ده ها شهروند معترض ایرانی همراه بود، شکنجه و تجاوز در زندان ها و در نهایت حصر خانگی دو کاندیدای معترض و زندانی و شکنجه نمودن صد ها تن از فعالان جنبش سبز نبوده است.

قرار است یکبار دیگر حکومت در یک فضای امنیتی و کنترول شده و در شرایطی که هیچ حزب و سازمان مستقل و دمکراتیک و هیچ رسانه آزاد، حق فعالیت ندارد و بیش از ۴۰ درصد از کاندیداهای موجود رد صلاحیت

شده اند و اپوزیسیون، احزاب و شخصیت‌های ملی و اصلاح طلب انتخابان فرمایشی را تحریم کرده اند، نمایش انتخابات برای تایید گرفتن از مردم در جهت تداوم سرکوب، ماجراجویی و فسادانگیزی را برگزار نماید.

ما گروهی از زندانیان سیاسی سکولار همانگونه که پیشتر نیز اعلام کرده ایم، این نمایش انتخاباتی را تحریم کرده و از همه اعضای جنبش دمکراسی خواهی ایران می‌خواهیم از فرصت باقیمانده تا ۱۲ اسفند استفاده کرده و از راههای گوناگون با مردم شهرهای کوچک و روستاها که امکان دسترسی آنها به رسانه های آزاد کمتر می باشد، ارتباط برقرار کرده و در خصوص عدم شرکت در انتخابات نمایشی آگاهی بخشی و روشن گری نمایند.

ما زندانیان سیاسی همچنین از مجامع جهانی و دولت های آزاد انتظار داریم با صراحت اعلام کنند نتایج انتخابات پیش رو را به رسمیت نخواهند شناخت. از اینکه حکومت های آزاد هنوز نخواستند روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با یک حکومت سرکوبگر و غیردمکراتیک قطع کنند شگفت زده هستیم. این ضعف مفرط دنیای آزاد در مقابل رفتار وحشیانه حکومت در قبال شهروندان ایرانی و باج خواهی های قلدرمابانه آن در حوزه روابط بین الملل موجب گستاخی بیش از حد رژیم شده است.

برای ایجاد همبستگی و اتحاد با سایر گروهها و جریان‌ات دمکراسی خواهی و تقویت همبستگی ملی در راه برقراری دمکراسی از مردم آگاه و فهیم میهن عزیزمان ایران می‌خواهیم روز ۱۲ اسفند به نشانه اعتراض به برگزاری انتخابات فرمایشی و نمایشی و برای افشای برگزاری نمایش های تبلیغی رژیم که با بکارگیری صدا و سیمای انحصاری به اجرا در می‌آید و نیز برای همبستگی با کلیه زندانیان سیاسی و حصرشدگان خانگی همگان در خانه های خود بمانند و در پایان زمان رسمی برگزاری انتخابات نمایشی که معمولا پس از ساعت ۷ بعدازظهر می باشد همگی از خانه ها بیرون آمده و اعلام نمایند انتخابات دروغین و نمایشی را قبول نداریم.

اسفند ۹۰

جمعی از زندانیان سیاسی سکولار ایران

حشمت الله طبرزدی

رضا شریفی بوکانی
کیوان صمیمی
مزدک علی نظری
نسرین ستوده
شبلم مددزاده
جعفر اقدامی (شاهین)
مجید دری
رضا شهابی
عباس باسر
مهدی (کورش کوهکی)
محسن (آریو) جواد افضلی
ناصر (بردیا) آذرینیا
عارف درویش
ابوالفضل (پوریا) شاپری
رضا عزیزی

نامه سرگشاده جمعی از زندانیان سیاسی رژیم پهلوی به صدای آمریکا

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستمهای رژیم شاه به انحاء مختلف متحمل اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی نیز شده ایم، خواستار

فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه ایم.

آقای کاوه باسمنجی

سردبیر بخش فارسی صدای آمریکا

رونوشت: آقای سیامک دهقان پور مسئول برنامه افق

یکشنبه ۷ اسفند ۱۳۹۰ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۲

در برنامه «افق» شبکه فارسی صدای آمریکا، مورخ هجدهم بهمن ماه ۱۳۹۰ (۷ فوریه ۲۰۱۲)، در مصاحبه ای از قبل ضبط شده با آقای پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ایران در سال های قبل از انقلاب ۱۳۵۷، نامبرده ضمن انکار اعمال شکنجه درباره بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی آن دوران کوشید که کارنامه جنایات شکنجه گران ساواک را محو کند.

چهره آقای ثابتی به عنوان «مقام امنیتی» بر روی تلویزیون ایران هنوز از خاطره ها نرفته است. پرویز ثابتی آن زمان هم در توجیه سیاست سرکوب، قتل و شکنجه زندانیان سیاسی صحنه گردان آن نمایش های ضد بشری بود.

ما امضاکنندگان این نامه، که همگی مان طعم شکنجه های دستگاه تحت مدیریت آقای ثابتی را چشیده و شاهد صحنه های دائمی بازداشت شدگان در اثر شکنجه در اطاق های بازجویی آن دوران بوده ایم، گواه وجود شکنجه به عنوان واقعیتهای سیستماتیک، جاری و رایج در زمان مدیریت آقای ثابتی بر اداره سوم ساواک هستیم و اظهارات او در مصاحبه مذکور را کتمان آگاهانه حقیقت تلقی می کنیم.

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستم های رژیم شاه به انحاء مختلف متحمل اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی نیز شده ایم، خواستار فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه ایم. از این طریق است که صدای آمریکا می تواند مانع از این برداشت شود که در اشاعه ناراستی و اجحاف نسبت

به قربانیان شکنجه در ایران، از جمله نسبت به امضاکنندگان این نامه، سهم بوده است.

یادآوری این نکته را هم ضروری میدانیم که شکنجه بر طبق «عهدنامه بین المللی منع شکنجه و مجازاتهای اهانت آمیز و غیرانسانی» (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسامبر ۱۹۸۴)، جنایت بین المللی به شمار می آید و دولت های عضو این عهدنامه و از جمله ایالات متحده امریکا، موظفند کسانی را که در صدور دستور یا اعمال شکنجه نقش داشته اند، هر چند که ملیّت خارجی داشته و در خارج از قلمرو آنان مرتکب آن جنایات شده باشند، در محاکم خود مورد پیگرد قرار دهند. رسانه های خبری در کشورهای دموکراتیک هم همواره در کشف حقیقت و معرّفی جنایتکاران سهم به سزایی دارند.

ما منتظر اعلام تصمیم شما در پاسخ به درخواست مان هستیم.

با احترام

۱. آذرافروز ناصر

۲. آذرفرد حسن

۳. آذرنوش رسول

۴. آراکلی سرژ

۵. آزادگر محمد

۶. آلاپوش مرتضی

۷. آهوقلندری پروین

۸. ابراهیم زاده باقر

۹. ابراهیم زاده مهدی

۱۰. ابراهیمی داوود

۱۱. ابن جلال حبیب

۱۲. احمد زاده مستوره

۱۳. احمدی فریدون

۱۴. اخوان بيطرف محمود

۱۵. اسلامى الهه

۱۶. اسلامى مهدى

۱۷. اعظمى محمد

۱۸. افراخته ناهيد

۱۹. اكرمى رضا

۲۰. الاردبيلى محمد

۲۱. امام حسام

۲۲. امانى احمد

۲۳. امينى بهمن

۲۴. امينيان هادى

۲۵. انور حقيقى حسين

۲۶. انور حقيقى عباس

۲۷. براهنى رضا

۲۸. برهمندى بيژن

۲۹. برهون محمد طاهر

۳۰. برزوئى على

۳۱. بلدى يداله

۳۲. بنى هاشمى شريفه

۳۳. بهادرى حسين

۳۴. بهبودى حسين

۳۵. بهتوئى عليرضا

۳۶. بهمنش سیما
۳۷. بهنام ما کوئی اثر در
۳۸. بی نیاز بیت اله
۳۹. پاک نژاد عباس
۴۰. پاک نیا خلیل
۴۱. پرزین حبیب
۴۲. پرویز مهدی
۴۳. پورجا نکی حسین
۴۴. پورقباد ارسلان
۴۵. پورمندی احمد
۴۶. پورنقوی علی
۴۷. پیوندی نوید
۴۸. تاج احمدی اصغر
۴۹. تاجمیر ریاحی حبیب
۵۰. تام نقی
۵۱. تقی زاده ایرج
۵۲. توسلی ابوالفضل
۵۳. جباری مهدی
۵۴. جعفری حسن
۵۵. جعفری سکینه (عاطفه)
۵۶. جمشیدی فردوس
۵۷. جوادی رضا

۵۸. جوشنی رضا
۵۹. جوشنی سارا
۶۰. جها نبخش جعفر
۶۱. حاتم لو سیف الدین
۶۲. حجتی هوشنگ
۶۳. حدادپور محمد
۶۴. حرمتی پور محسن
۶۵. حسونند گودرز
۶۶. حسینی حمید
۶۷. حلمی پور ابراهیم
۶۸. حمیدیان نقی
۶۹. خاکسار نسیم
۷۰. ختائی اسماعیل
۷۱. خسروی زاگرس
۷۲. خرسند خسروشاهی رضوان
۷۳. خرسند علی اصغر
۷۴. خلیق بهروز
۷۵. خلیلی عباس
۷۶. خوشبخت احمد
۷۷. دارابیگی مجید
۷۸. دانشگری رقیه
۷۹. درخشنده حمید

۸۰. دستگیر محمد
۸۱. دقتی رضا
۸۲. دوستدار اکبر
۸۳. دوستدار غلام
۸۴. راهی حسن
۸۵. رجبی مهدی
۸۶. رزمی ماشااله
۸۷. رحمانی نژاد ناصر
۸۸. رکنی فرهنگ
۸۹. رنجیر تالاری محمد
۹۰. رنجکشان ابراهیم
۹۱. روح اله ویدا
۹۲. زرکش احمد
۹۳. زمانی محمدرضا
۹۴. سازور حسین
۹۵. سازور محسن
۹۶. ستاری علی
۹۷. ستوده بهروز
۹۸. سجادی جمال
۹۹. سجودی غلامرضا
۱۰۰. سرکوهی فرج
۱۰۱. سعادت ثریا

۱۰۲. سلطان آبادی کیومرث
۱۰۳. سلطانزاده هدایت
۱۰۴. سمساری تقی
۱۰۵. سوری اکبر
۱۰۶. سیاهپوش مرتضی
۱۰۷. سیف اکبر
۱۰۸. شالگونی جلال
۱۰۹. شبان علی
۱۱۰. شوکتی رسول
۱۱۱. صادق زاده اسفندیار
۱۱۲. صادقی پرویز
۱۱۳. صمدیان حسن
۱۱۴. صیامی فرهاد
۱۱۵. طاهری پور جمشید
۱۱۶. طبیب غفاری هیبت اله
۱۱۷. طلوع علی
۱۱۸. عاقلی زاده عباس
۱۱۹. عبدالرحیم پور مجید
۱۲۰. عرب زاده حسن
۱۲۱. عزیزخان نیاں ماسیس
۱۲۲. عزیزی حسن
۱۲۳. عصاره نادر

۱۲۴. عقیلی فروهر
۱۲۵. علیمحمدی ثریا
۱۲۶. عمرانی بهزاد
۱۲۷. عمرانی میرحمید
۱۲۸. عیسی بیگلو هوشنگ
۱۲۹. غروی فاطمه (طاهره)
۱۳۰. عزت پور عبدالله
۱۳۱. فارسی محمد
۱۳۲. فتا پور مهدی
۱۳۳. فتحی مسعود
۱۳۴. فخاری حسن
۱۳۵. فراهتی حمزه
۱۳۶. فرسائی فهیمه
۱۳۷. قاسمی وجیه اله
۱۳۸. قائمیان پرویز
۱۳۹. قریشی فیروز
۱۴۰. قلیائی باقر
۱۴۱. قلی زاده قدرت
۱۴۲. قنبری شهرام
۱۴۳. کاظم زاده افشار حسین
۱۴۴. کاویانی محمدرضا
۱۴۵. کریمی اسفندیار

۱۴۶. کریمی بهزاد
۱۴۷. کریمی رضا
۱۴۸. کریمی فرزاد
۱۴۹. کهوند اصغر
۱۵۰. گلابچی مقدم عباس
۱۵۱. گلشاهی حسن
۱۵۲. گیلکی بهرام
۱۵۳. لاریمی علی
۱۵۴. ماوائی سیروس
۱۵۵. محجوبی بهجت
۱۵۶. محجوبی عفت
۱۵۷. محسنی عطا
۱۵۸. محمدی احمد
۱۵۹. محمودی ضرغام
۱۶۰. مختاری پرویز
۱۶۱. مختاری منوچهر
۱۶۲. مدرسی سیامک
۱۶۳. مدنی مصطفی
۱۶۴. مشیری قاسم
۱۶۵. مصلی نژاد عزت
۱۶۶. مطلب زاده بهروز
۱۶۷. مظاهری عباس

۱۶۸. معتدل محمدعلی
۱۶۹. معمار حسینی مهرا عظم
۱۷۰. ملک محمدی مرتضی
۱۷۱. ممبینی امیر
۱۷۲. منفرد زاده اسفندیار
۱۷۳. منیری فاضل محمد
۱۷۴. مولا زاده مسعود
۱۷۵. مولودی صفا حسین
۱۷۶. مهتدی عبدالله
۱۷۷. میرمؤیدی هادی
۱۷۸. میر هاشمی اشرف
۱۷۹. میرزا زاده نعمت (م آزر م)
۱۸۰. ناظمی محمدرضا
۱۸۱. ناظمی ناهید
۱۸۲. ناظمی نوشزاد
۱۸۳. نژند زهره
۱۸۴. نعیمی حمید
۱۸۵. نقی پور حسین
۱۸۶. نگهدار فرخ
۱۸۷. نوائیان داوود
۱۸۸. نویدی پرویز
۱۸۹. نیری ایج

۱۹۰. نیکخواه کاظم

۱۹۱. هادی طلب علیرضا

۱۹۲. هاشمی حسام

۱۹۳. هاشمی صدیقه (منیر)

۱۹۴. وثوقی داریوش

۱۹۵. وکیلی سیمین

۱۹۶. یزدیان منوچهر

۱۹۷. یلفانی محسن

۱۹۸. یوسفی ایرج

آیا ناجاست که بگویم...؟ در حاشیه‌ی حضور رسانه‌ای پرویز ثابتی



ناصر کاخساز

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همانگونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

در صحنه‌ای از فیلم «شبح آزادی»، اثر لوئی بونوئل، میزبانان از میهمانان خود بر سر میزی پذیرایی می‌کنند که گرد آن، بجای صندلی، کاسه‌های توالت گذاشته شده است. حاضران در نهایت نزاکت سرپوش توالتها را بالا می‌زنند، دامن‌ها را بالا و شلوارها را پایین می‌کشند و روی توالت می‌نشینند و به گفتگو در باره‌ی هنر و تأثیر

و...مشغول می شوند و هنگامی که دختر کوچک میزبان میگوید من گرسنه هستم، مادرش به او تذکر می‌دهد که حرف زدن در باره‌ی غذا بر سر میز بی ادبی است، رفتاری نابجاست. بونوئل با این جابجایی، چپه شدن ارزش‌ها را به نقد می‌کشد. او موقعیتی چنان وارونه را به تصویر می‌کشد که قضای حاجت، در جمع و غذا خوردن در خلوت باید انجام شود. این موقعیت وارونه را آنجا که شکنجه دیده احساس بدهکاری، و شکنجه گرجرات طلبکاری دارد، نمی‌شناسیم؟

من نیز یکبار خود را بر جای آن دختر، نشسته بر گِردِ چنین میزی دیده‌ام که سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام. گفته بودم که رژیم پیش از انقلاب با شکنجه‌ها و خشونت خود به انقلابی که به نفی او انجامید کمک کرد. از آنسوی میز کسی گفت: مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند. نه تنها احساس کردم چنان دخترِ فیلم بونوئل سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام، بلکه خود را زیر تازیانه‌های همان بازجو یا شکنجه‌گری دیدم که آنگونه که گلشیری در فتحنامه‌ی مغان به تصویر کشیده است، شلاق را چنان استادانه فرومی‌آورد که از زیر پوست و رآمده خون بیرون می‌زند. (مهارت‌ها از گذشتگان به آیندگان منتقل شد) و یاد پسری که در کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری به آپولو بسته بودندنش و پای عفونی شده‌ی او که بالاخره نیز در بیمارستان ناچار شدند قطع‌اش کنند، در خاطرم زنده شد. همچنان که یاد دوستم حسین که کلیه‌اش در نتیجه‌ی شوک الکتریکی آسیب دیده بود. یاد رضا که به آلت تناسلی‌اش الکتروود وصل کرده بودند. در حضور زنده یاد ملکوتیان بازجوها به عضوهای جنسی مادرِ رضائی‌ها چنگ می‌اندازند تا هردوی آن‌ها را در برابر یکدیگر خرد و خوار کنند. پرویز حکمت‌جو را پس از ده سال تحمل حبس از قصر به کمیته‌ی مشترک بردند و چند روز بعد گفتند در سلول سخته کرده است. تهرانی، بازجوی ساواک، در تلویزیون شرح داد که منوچهری قرص‌هایی را به او می‌دهد که به دو جوان زندانی بدهد. آن‌ها قرص‌ها را می‌خورند بر زمین می‌افتند و می‌میرند.

صلیب سرخ جهانی، که زیر فشار دموکرات‌های آمریکایی اجازه یافت از زندان‌ها دیدار کند، آثار بسیاری از شکنجه‌ها را دید و ثبت کرد، از جمله پاهای آش و لاش شده‌ی انوشیروان لطفی و لاهوتی را. رسولی بازجو در طبقه‌ی بالای بند دو اوین مجاهدین را دستجمعی چنان آش و لاش کرد که ما در پایین صدای فریادهای دلخراش آن‌ها را کاملاً می‌شنیدیم، او پس از آن به من گفت وقتی زندانی زیر تازیانه جیغ می‌کشد، من چنان لذت می‌برم که گویی چهچه‌ی گلپا را می‌شنوم.

آیت الله ربانی شیرازی از مراجع قم را در انفرادی قصر لخت و عور

کردند و بدینسان در کوره‌ی احساسات او بسود انقلاب اسلامی دمیدند. علی مهدی زاده را پس از بازگشت از تبعید و ورود به زندان قصر، تنها به بهانه‌ی سلام نکردن به رئیس زندان از ما جدا کردند، به صلابه بستند و با سر و صورت ورم کرده، خرد و داغان و تحقیر شده به بند برگردانند- رویدادی که در رادیکال شدن علی و کشته شدن‌اش بدست جمهوری اسلامی تاثیر قاطع داشت. بازهم بگویم؟ یا ناجاست که بگویم؟

آدم موضوع شکنجه که می‌شود، دیگر آدم نیست «چیزی» است که باید از آن - بسته به مورد - «چیز» دیگری بسازند. غنی بلوریان در سال ۵۰ شمسی به من گفت: ما را آنقدر زدند و زدند تا به دروغ پذیرفتیم که در کوه‌های کردستان پایگاه‌های موشکی نصب کرده‌ایم. حاج غفور را که سنگی به کالسکه‌ی دوگل پرتاب کرده بود، پس از پانزده سال حبس به ماده‌ی مذابی تبدیل کردند که به موتور انقلاب سوخت برساند.

وقتی که از آنسوی میز کسی گفت مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند، حس کردم یک بار دیگر مجبور شده‌ام زیر نام چپ استوار بمانم، گرچه دیری است چپ را فضای چندان گسترده‌ای برای آزاداندیشی نمی‌دانم. آنکس که به تقدم ذات معتقد است همواره - به قول حقوقدانان - گذشته را استصحاب می‌کند. برای او، چپ به حکم ماهیت‌اش چپ است. او با این ذات گرایی، راه ورود به قلمرو دگرگون شونده‌ی وجود را می‌بندد. او این دگرگونی را نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ببیند. گرایش او به ذات از این روست که ذات نیاز به دیده شدن ندارد.

اما نوئل کانت می‌گوید هیچ دلیلی وجود ندارد که چمن سبز مستقل از تصویر آن در ذهن ما در واقعیت به همین صورت وجود داشته باشد. گفته‌ی کانت را می‌توان در این جمله‌ی اراسموس، متفکر مسیحی رنسانس ساده کرد: «واقعیت چیزها به عقیده‌ی ما بستگی دارد.» اما هردو فیلسوف برای این که شناخت شناسی ایجاد بحران نکند، به ضرورت تردید ناپذیر ایمان به اتیک و ارزش‌های عام همزیستی و بر تعدی ناپذیر بودن مطلق جسم انسانی تاکید کرده‌اند - تعدی ناپذیر بودن جسم انسانی مطلق است به این معنی که نمی‌توان با مقایسه‌ی شکنجه در دو نظام آن را نسبی کرد.

اما ما از نظر شناخت شناسی دچار بحران شدیم. چرا که بدون این اتیک واقعیت به شهادت دو حرفی و ت آخر آن، یک مصدر جعلی است. یعنی واقعیت، غیر واقعی است. این بود که در واقعیتِ خوشنوتی که به ما روا شد تردید بوجود آمد. تردیدی که ما خود در بوجود آمدن آن

سهم بودیم چرا که می‌خواستیم به پارانوئیای نفرت مطلق به حاکمیت دینی کمال ببخشیم. و با مرگ ایمان در همه‌ی ابعادش آنچنان که کارلوس فوئنتس می‌گوید: به قلمرو فراموشی که نخستین مرحله‌ی مرگ است، قدم گذاشتیم. هدف وارونه شدن ارزش‌ها، که بونوئل آن را به تصویر می‌کشد، نفی ایمان است و هدف از نفی ایمان، فراموشی است. فراموش کردن تاریخ. فراموش کردن رنج‌های انسانی.

و بدینسان دگرباره موضوع خشونت شدیم و این بار با مشارکت خویش و بی هیچ غروری. پس به واقعیتی غیر واقعی تبدیل شدیم. به آسانی قربانی مقایسه‌ای شدیم که هدف آن داغ نگهداشتن تنور نفرت‌مان نسبت به نظام خشونت جدید بود.

هگل در مبانی فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: جسم، قلمرو آزادی (Dasein der Freiheit) و مصون از تعرض است. تعدی به جسم همان تعدی به آزادی است.

حضور رسانه‌ای دگرباره‌ی مقام امنیتی، که با همان اتوریته‌ی گذشته در برابر خبرنگار قرار گرفت، با تکیه به سقوط ایمان و واژگونگی ارزش‌ها صورت گرفت.

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است. تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونگی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همان‌گونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

ژان پل سارتر می‌گوید: ماهیت- یعنی ذات- پس از «وجود» بوجود می‌آید. چون اگر ماهیت از پیش وجود داشته باشد، ضرورتی ندارد که انسان خود را تعریف کند. ما که در زیرشکنجه به شیئی تبدیل شده بودیم، با دگرگونه کردن ماهیت خود به قلمرو وجود وارد شدیم و به همین سبب در سکوت گسترده‌ی خود-به سود پاره‌ای از شکنجه‌گران- فرو رفتیم تا پاره‌ی دیگری از آنان را طعمه‌ی حریق خشونت خود بسازیم.

هگل اما در فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: تجاوز به جسم، یک کل غیرقابل تفکیک و نسبت ناپذیر است. دو گونه تجاوز به جسم وجود ندارد همان‌طور که تفاوتی میان تجاوز به روح و به جسم وجود ندارد. شکنجه‌ی روحی با این نگاه حقوقی هگل شکنجه‌ی مضاعف است. چرا که تجاوز به جسم در ذات خود تجاوز به روح است. یعنی روح‌ات را یکبار با تعدی به جسم‌ات خرد و حقیر می‌کنند و بار دیگر با تعدی به روح‌ات جسم‌ات را پژمرده و پریشان می‌کنند.

اکنون دیری است که شکنجه و خشونت نظام پیشین به واقعیتی رنگ باخته و غیرواقعی تبدیل شده است تا مطلق همه‌ی زشتی‌ها به حاکمیت دینی داده شود. پرویز ثابتی زیر هاله‌ی محافظی از ارزش‌های وارونه، که ما بوجود آوردیم، رو در روی جسم و جان آسیب دیده‌ی ما ایستاد تا واقعیت‌های مجعول ما را به ما بقبولاند و یک بار دیگر نیز نفی‌مان کند. ما او را در پست سابقاش ابقا کردیم.

ناصر کاخساز

۲۰ فوریه ۲۰۱۲

<http://nasserkakhsaz.blogspot.com>

کالبد شکافی پرویز ثابتی

 **رضا علوی**
آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلو گیری کردی. آیا به یاد داری؟

هر چند که در سی و سه سال پیشین ، ایران و ایرانیان ، با دژخیمان هراس ناک تری از آقای پرویز ثابتی و شرکایش و " ساواک " اش رو برو شده اند ، اما ضرورت دارد که بار دیگر پرونده " پرویز ثابتی " کالبد شکافی شود .

تبهکاری های " اسداله لاجوردی " ها و " حاج داود " ها ، هرچند که گسترده تر و وسیع تر از " ساواک " می باشد ، اما ، این بدان معنا نیست که پوششی براین بخش از تاریخ بکشیم و گذرا از کنار آن رد شویم .

دل مشغولی فعالان سیاسی و روشن اندیشان با پدیده شومی به نام " حکومت اسلامی " ، به گونه ای است که مجال پرداختن به این پخش از تاریخ معاصر را به آنان نمی دهد ، و این امر در سایه و حاشیه نهاده شده است .

“افق ” صدای امریکا (۱) ، آب در خوابگاه مورچگان نریخت ، اما این ضرورت را ضروری تر کرد .

” ثابتی ” ها ، “لاجوردی ” ها ، “گوبلز ” ها و ... در هر دوره ای از تاریخ و در خدمت بقای هر خود کامه ای که حضور داشته باشند - با تمام تفاوت های ظاهری - در یک امر مشترک هستند، و آن ذوب شدن در وجود ” پیشوا ” یشان و ” لب دوختن ” ها و ” به دار زدن ” ها است تا بدین وسیله زندگی نامه زنده ها را به آتش بکشند .

تبار شناسی مردان شماره دو :

ثابتی مرد شماره دو سازمان امنیت پس از ۳۳ سال و در سن ۷۵ سالگی همان ذهنیت و باورهای دارد که “آدولف آیشمن ” مرد شماره دو آلمان نازیست داشت .

می گویند وقتی آدولف آیشمن، مرد شماره دو آلمان نازیسم را به جرم کشتار بی رحمانه نزدیک به شش میلیون یهودی، محاکمه میکردند، او از دادگاه خواست تا اجازه و ترتیبی دهند تا او در واپسین روزهای زندگیش یهودی شود و شد، اما هنگام اجرای حکم اعدام با لبخندی شیطانی گفت، خوشحالم که با این کار، بازهم یک یهودی دیگر کشته می شود.

و این حکایت همه جبارانی است که حتی در واپسین روز های حیات خود نه تنها به کشتارمتوسل می شوند که به خیانت هم تن می دهند.

از این تبار ، در درازای تاریخ ، فراوان کسانی داشتیم . مردان شماره دو همچون مقرازی می مانند که گوشت تن را زنده زنده می درند .

آنان دروغ را از ” گو بلز ” خیانت را از ” آیشمن ” و جنایت را از ” چنگیز ” آموخته اند .

پرویز ثابتی ، یکشنبه ره صد ساله راطی می کند :

سال ۱۳۳۷- سازمان امنیت و ژنرال تیمور بختیار - جوانکی ۲۲ ساله اهل سمنان و تازه فارغ التحصیل دانشگاه تهران . تیمور بختیار او را کشف می کند و شاه به او پرو و بال می دهد . و این جغد شوم بر بام لانه ساواک تا آخرین روز حیات پهلوی ، به مدت ۲۰ سال حاکم می شود . بختیار ، حسن پاکروان ، نعمت الله نصیری و ناصر مقدم میایند و می روند ، اما مرد شماره دو می ماند و به عنوان معاون ، سیاست و شیوه هدایت سکان کشتی امنیت را رهبری می کند .

تا جایی که در دسترس است ، حسین فردوست، تنها شخصیت امنیتی قابل توجه در حاکمیت پهلوی است که کتاب خاطرات خود را منتشر کرده و اخیرا پرویز ثابتی در کتاب «در دامگه حادثه» ، به پرسش های آقای عرفان قانعی فرد پس از سه دهه سکوت پاسخ گفته است .

هر چند که آقای ثابتی تلاش می کند که از خود چهره پاک و منزّه و لیبرال منبشانه ای به نمایش بگذارد اما نا شیانه سوراخ دعا را گم می کند و ” سوتی ” می شود .

ثابتی ابراز می کند : ” ...در طول دوران خدمتم در ساواک از هر فرصتی برای مبارزه با عوامل فساد استفاده کرده... تا آن جا که در

سال ۱۳۵۰ اسدالله علم وزیر دربار و سپهبد ایادی و امیر هوشنگ دلو از نزدیکان شاه به علت اتهاماتی که به آنان وارد می‌کردم علیه من به شاه شکایت بردند و من از طرف شاه تهدید به محاکمه نظامی شدم. هر چند که ثابتی به یاد ندارد که چگونه با عوامل فساد مبارزه می‌کرده اما سپهبد جعفرقلی صدری ادعا می‌کند که: "... من حاضر شدم دو افسر و ۳۰ پاسبان در اختیار کمیته بگذارم و همین کار را هم کردم، اما باز متوجه شدیم که ثابتی به تنهایی عمل می‌کند و خودش با افرادش به خانه ای در نیروی هوایی حمله کرده و چند نفر را کشته و دستگیر کرده، ما ناچار تصمیم گرفتیم از کارهای او و مکالمات تلفنی اش اطلاعاتی حاصل کنیم.

سرهنگ مخفی، افسر اطلاعاتی را احضار کردم و به کمک تلفن چی شهربانی، از داخل دیوار سیمی به تلفن ثابتی کشیدیم و از مکالماتش نوار برداشتیم. در آن نوار ثابتی از مردم، زمین و پول و فرش می‌خواست..."

ثابتی "آزادخواه!!" در مصاحبه با افق می‌گوید: "... به نصیری گفتم که با آموزگار دعوایمان شده ولی نگفتم که دارم می‌روم پیش هویدا. رفتم پیش هویدا و گفتم خبر اعلامیه دولت را شنیدید؟ گفت بله خوب بود بد نبود. گفتم حالا داستان این شده و آقای آموزگار اینطوری می‌گوید و شما باید اعلیحضرت را متقاعد کنید که ما این ۱۵۰۰ نفر را دستگیر کنیم وگرنه اوضاع از کنترل خارج می‌شود. گفت اینها کی هستند؟ من یکی یکی می‌گفتم و او یادداشت می‌کرد. سران نهضت آزادی و جبهه ملی و ۳۰۰ نفر وعاظ افراطی طرفدار خمینی، ۴۰۰ نفر طلاب مدارس حقانی و فیضیه و خان قم بودند، تعدادی هم اعضای همین گروه های تروریستی بودند که ما پیش از آمدن صلیب سرخ آزادشان کرده بودیم که دلیلش مفصل است و باید جداگانه بگویم. هویدا این ها را یادداشت کرد و گفت بهت خبر می‌دهم. ساعت ۹ شب به من تلفن کرد که من مطالب شما را به عرض شاه رساندم و فردا صبح نصیری یک گزارش بیاورد. من ساعت ۱۰ شب برگشتم اداره و این گزارش را نوشتم و صبح دادم به نصیری و گفتم با حرف هایی که دیروز به آموزگار زدم شما از اعلیحضرت اجازه بگیرید که ما کارمان را شروع کنیم و این دستگیری ها را انجام دهیم. بعدا دیدم که جلوی بعضی از این اسم ها منها و جلوی بعضی به اضافه گذاشته. اول از همه نهضت آزادی و سرانش منها داشتند. گفتم یعنی چی؟ گفت اعلیحضرت فرموده اند که چون اینجا یک کمیته حقوق بشر درست کرده اند و اینها با آمریکا در ارتباطند، نه. جبهه ملی هم همینطور، نه. بعد ۴۰۰ نفر طلاب مدرسه فیضیه و حقانی و خان قم هم نه. گفتم اینها دیگر برای چه نه؟ گفت فرموده اند اینها بازداشت دسته جمعی است... نه، نه، نه، تا آمد روی وعاظ افراطی طرفدار خمینی با چند تا افراد تروریست که روی هم ۳۰۰ نفر بود. ما از فردایش شروع کردیم به دستگیری این ۳۰۰ نفر. تمام تدارکاتی که اینها می‌کردند برای ۱۵ خرداد بود تا در سالگرد ۱۵ خرداد قدرتشان را نشان دهند. بعلت دستگیری این ۳۰۰

نفر، ۱۵ خرداد آب از آب تکان نخورد. در صبح ۱۵ خرداد در بازار تهران ۲۰-۳۰ درصد از مغازه ها بسته بود بعدش هم باز شد و تمام شد و رفت.»

آقای ثابتی قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را ؟ آیا جنابعالی در دیدار هایتان با آقای رضا پهلوی در مورد به رگبار بستن ۹ زندانی سیاسی (بیژن جزنی، کاظم ذوالانوار و...) توسط ساواک (در تپه های اوین) در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به دستور شخص شخیص جنابعالی توضیح داده اید؟

پیشنهاد می کنم در دیدار آتی خود با آقای رضا پهلوی این گزارش سازمان عفو بین المللی در مورد به رگبار بستن ۹ زندانی سیاسی را رو خوانی کنید : " ... اولاً، تدبیرات امنیتی که به هنگام نقل و انتقال زندانیان سیاسی در ایران معمول است، امکان فرار نمی‌دهد. ثانیاً، بعضی از زندانیان مذکور درتاریخی که به قتل رسیده اند آخرین هفته های دوران محکومیت خود را می‌گذرانده اند و پس از اتمام محکومیت، دیگرانگیزه ای برای فرار نداشته اند. ثالثاً، اگر واقعاً زندانی درحال فرار باشد، تنها باید به پای او تیراندازی شود تا مانع فرار او شوند نه این که با تیراندازی او را بکشند. پس قتل این زندانی ها تنها به این دلیل بوده که رژیم ایران طی چندین سال زندانی کردن این اشخاص نتوانسته است آنان را وادار کند از افکار خود برگردند. لذا در آستانه ی پایان یافتن مدت محکومیت ایشان، خواسته است صدای شکایت شان را از شکنجه های جسمی و روانی ایام زندان برای همیشه خاموش کند...»

آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلو گیری کردی. آیا به یاد داری؟

تصور مکن که تبهکاری های زیاده حکومت اسلامی ترا به حاشیه و سایه می راند . شا هدان فراوانی حضور دارند و سرافراز و استوار ایستاده اند .

یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۹ فوریه ۲۰۱۲

<http://www.voanews.com/persian/programs/tv/113209144.html> - ۱

rezaalavim@yahoo.com

دیکتاتورهای "ضد امپریالیست" و قدرتهای جهانی

احسان دهکردی



مروز سیاست مسقل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه، نه موافقت با حمله نظامی غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها



شروع دوران "جنگ سرد" میان بلوک "سوسیالیزم واقعا موجود" به رهبری "شوروی" و سرمایه داری به پرچم داری آمریکا به بعد از جنگ جهانی دوم برمی گردد. دورانی که با سیر نزولی قدرت مداری سرمایه داری انگلیس در جهان پیش رفت، و با جانشینی پر تلاش سرمایه های آمریکائی، تنشهای بزرگی با مدعیان دیگر، بخصوص کشور قدرت مند "شوروی" - که به تازگی پیروز از جنگ، مدعی بزرگی بود - آغاز شد.

سیر حوادث بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ کره تا مرگ استالین با تنشهای زیادی میان دو قدرت بزرگ، بخصوص بعد از حاکمیت "کمونیستهای" مائو تسه تونگ در چین همراه بود. این رقابتها در زمینه تسلیحاتی، با بمبهای اتمی آمریکا بر سر مردم ژاپن وارد مرحله جدیدی شد که تصاحب سرزمین های جدید و تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر در دنیا، همه آن سیاستی شد که بعد از آن تا فروپاشی "بلوک سوسیالیزم" و ریختن دیوار برلین هسته اصلی کشمکهای میان این دو کشور را در دنیا شکل داد.

همچنین تنشهای ناشی از بهم خوردن توازن قدرتهای سیاسی و اقتصادی در دنیا بعد از جنگ دوم جهانی، بخصوص بر پیکر اقتصادی کشورهای انگلیس و فرانسه و سلطه بر کشورهایی که روزی مستعمره انگلیس و فرانسه بودند، آمریکا و "شوروی" را وارد مجموعه ای از واکنشها، تنشها و فعالیتهای پنهان و علنی کرد که رفته رفته ابعاد جهانی یافت، به تخاصم میان "سوسیالیزم واقعا موجود" و جهان سرمایه داری کشیده شد و به جنگ اردوگاهها و "جنگ سرد" معروف شد.

کشمکشهایی که گاه در گوشه و کنار دنیا تبدیل به سیاستهای خشنی شد

که از طریق کشور های وابسته به این قدرت ها بصورت نظامی ادامه یافت.

به هر حال با مرگ استالین در پنجم مارس ۱۹۵۳ میلادی هم سیاستهای داخلی خرسچوف ، جانشین او و هم سیاستهای خارجی کشور "شوراها" تا حدی در جهت تنش زدائی با "امپریالیسم" در بسیاری از مسائل مورد اختلاف در دنیا پیش رفت ، از جمله جنگ کره پایان گرفت و در ایران کودتای انگلیسی - آمریکائی علیه جنبش استقلال طلبانه مردم ایران ودولت ملی دکتر محمد مصدق در همسایگی "شوروی" طراحی شد و تخت پادشاهی حکومت محمد رضا پهلوی را به او برگردانند.

شکل گیری دولت ناصر در مصر ، مصدق در ایران ، گاندی و نهرو در هندوستان، گینه سکوتره، کنیای کنیا تا، کنگوی لومبا، غنای نکرومه و..... از جمله جنبشهای بودند که برای استقلال جدا از سیاست "شوروی" و آمریکا شکل گرفتند .

مبارزه با سلطه گری و دخالت دول سرمایه داری در کشورهای مستقل شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم، مجموعه مبارزاتی را در دنیا شکل داد که به مبارزه "ضد امپریالیستی" معروف شدند.

بعد از دوران مستعمره گیری کشورهای فقیر و عقب مانده توسط کشورهای سرمایه داری که بسیاری از کشورهای دنیا در گیر آن بودند، دوران مبارزات استقلال طلبانه و ضد دخالت خارجی در امور کشورها، هم جنبشهای رهائی بخش را شکل داد و هم تشکلهای مستقل و جدیدی چون کشورهای "غیر متعهد" را بوجود آورد.

در این کشورها بنابر ساختار ناهمگون و رشد نیافته اقتصادی شان و با توجه به برجستگی ارزشهای سیاسی در زمینه های دیگری چون مسائل ملی و استقلال سیاسی، حقوق فردی ، اجتماعی و آزادی نهادهای مدنی و سیاسی که مشخصه یک جامعه پیشرفته تری بود، زمینه نداشت.

با گسترش مناسبات سرمایه داری درچاپوبه های خاص این مناطق ، شکل گیری قشرمتوسط و مرفه شهری و نهادهای مدنی، ضرورت طرح نیازهای انسان مدرن در راستای حقوق فردی و سیاسی را مطرح کرد.

حاکمان این کشورها که در مبارزه با سیاستهای دول سرمایه داری سعی در استقلال سیاسی و برجسته کردن هویت سیاسی خود در مبارزه با "امپریالیسم" را داشتند ، گذر زمان را با توجه به شکل گیری نسل جوان و نیازهای اجتماعی آنان درک نکردند، و به جای رشد ارزشهای

سیاسی مترقی در جامعه سعی کردند با ساختارهای عقب مانده و با اصلاحات روبنایی مناسبات گذشته را رفو کنند.

حاکمان "ضد امپریالیست" در این کشورها متوجه نشدند و نشده اند که نیازهای نسل جوان نمی تواند استقلال را بدون آزادیهای اجتماعی خواستار باشد. استقلال سیاسی بدون استقلال فرد و نیازهای مدنی، همچنین آزادیهای اجتماعی بدون حقوق سیاسی نهادهای اجتماعی و تضمین ادامه فعالیت آنها، رشد سیاسی جامعه را تسهیل نخواهد کرد.

گرایش جوامع امروز به آزادیهای اجتماعی نقطه مقابل سیاستهای کشورهای است که جوامع خود را بسته نگاه می دارند و از مشارکت مردم در امور سیاسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت دارند.

چرا دولت محمد قذافی، بشار اسد و خامنه ای از دموکراسی و حضور مردم در صحنه سیاسی وحشت داشتند و دارند؟

چرا از انتخابات سالم و مشارکت مردم در امور خود، در هراسند؟

برای همه مسلم است که چه قذافی، اسد و چه خامنه ای منافعی را در کشورهایشان به دست آورده و دنبال می کنند که حاضر به از دست دادنش نیستند.

مثلا در ایران:

همراه با گسترش قدرت سیاسی ولی فقیه مافیائی از بیت رهبری شکل گرفت که سلطه سیاسی - اقتصادی خود را نه تنها در ایران بلکه در منطقه خلیج فارس و در بین کشورهای همسایه نیز گسترش داد. با توجه به اهمیت نفت برای کشورهای غربی و آمریکا و خطر تشنج های سیاسی در منطقه، و به خطر افتادن منافع آنها بخصوص بعد از سرنگونی دولتهای عراق و افغانستان، جمهوری اسلامی قدرتمند ترین کشوری در منطقه شد که می تواند با حضور نظامی خود تشنج آفرین برای بازار جهانی نفت باشد.

با توجه به شکل گیری قدرتهای اقتصادی و سیاسی جدیدی در دنیا چون چین و هند در آسیا و روسیه - که از قدیم یکی از قدرتهای نظامی در شمال ایران بوده و هست، و این روزها با ایران و منطقه خلیج فارس نزدیکی بیشتری احساس می کند - در رقابتش با کشورهای غربی و آمریکا در منطقه، شاهد بروز "جنگ سرد" دیگری در دنیا هستیم که سنت "مبارزه ضد امپریالیستی" در میان بعضی کشورها بخصوص پیروان

قدیم "سوسیالیزم واقعا موجود" را دوباره زنده کرده و در این میان جمهوری اسلامی را در کنار کشورهایی قرار داده که پی گیری در جهت منافع اقتصادی خود را در شکل مبارزه با آمریکا و غرب تبلیغ می کنند.

در این دوران که ماهیت کشورهای بلوک شرق و "سوسیالیستی" برای همه بر ملا شده، و همه آگاهند که اختلافات سیاسی این کشورها با غرب نه از موضع انسان دوستی و "سوسیالیزم" بلکه از موضع دفاع از منافع اقتصادی در مناطق مختلف بوده و هست، ولی هنوز دست از آن سیاستهای فریبکارانه خود برنداشته اند و با شعارهای تشنج آفرین "مبارزه با امپریالیسم" قصد فریب مردم و سوء استفاده از احساسات ملی آنها را دارند.

جمهوری اسلامی نیز همصدا با این فریبکاران منافع خود را در منطقه با شعارهای دهن پر کن "ضد امپریالیستی" دنبال می کند و در این راستا تا کنون برای حفظ و امنیت سیاسی خود در داخل کشور از هیچ جنایتی دریغ نکرده است.

سرکوب مردم سوریه توسط بشار اسد نیز در چارچوبه چنین سیاستی توسط جمهوری اسلامی حمایت می شود.

بنابر این شعارهای "ضد امپریالیستی" و قلدری ها و تشنج آفرینی جمهوری اسلامی در منطقه نه تنها برای مردم ایران هیچ گونه وجه ملی و سیاسی ندارد بلکه چون جنگ با عراق جز مرگ و ویرانی ثمری در پی نخواهد داشت و بار دیگر زندگی و دست آوردهای اقتصادی گذشته مردم ایران قربانی سودجویی ها و قدرت طلبی های سردمداران جمهوری اسلامی خواهد شد.

بر این اساس است که دمکراسی در این کشورها زیر گرفته می شود و نقش مردم هر روز بدتر از روز دیگر در پهنه سیاسی کشور کم رنگ می شود. طبیعی است که در این شرایط انتخابات و رأی مردم منجر به ادامه حاکمیت آنها نخواهد شد.

درست در این شرایط است که غرب و آمریکا با تغییر سیاست خود در دنیا در قطب دفاع از حقوق سیاسی مردم قرار گرفته اند و مدافع آزادی های سیاسی شده اند.

آنها امروزه راه مبارزه خود علیه این کشورها و "سوسیالیزم واقعی" موجود "را با پرچم دمکراسی خواهی گشوده اند، دمکراسی خواهی !

که برای مبارزین سیاسی چند دهه پیش در کشورهای وابسته به آنها پی آمدی جز سرکوب و زندان نداشت.

اگر سیاستهای کشورهای غربی و آمریکا (بهخصوص حزب جمهوری خواه) را در سالهای قبل از فروپاشی دیوار برلین ، در رابطه با کشورهای آمریکای لاتین ، آفریقائی و دولتهای دست نشانده آسیائی دنبال کنیم اوج وحشی گری و خشونت را مشاهده خواهیم کرد، نگاه کنید به اعمال نظامی آمریکا در ویتنام، کوبا و ریختن بمب های اتمی بر سر مردم بی گناه ژاپن تا متوجه شویم که منافع آنها اگر در خطر باشد هر گونه عملی را برای خود مشروع می دانند.

چرخش سیاسی آمریکا و اروپا در دفاع از دموکراسی و سرکوب کشورهای جزء "محور شر" و همراهی با مردم در دفاع از دموکراسی بخصوص بعد از شکل گیری دولت دمکراتها در آمریکا با ریاست جمهوری او باما، ناشی از سیاستهای نادرست و ضد دمکراتیک بلوک "سوسیالیزم واقعن موجود" بوده ، که بعد از ریختن دیوارها، بازمانده های دیکتاتور منش گذشته دوباره به شکلی دیگر ، همان سیاست های فرقه ای را دنبال می کنند.

"سوسیالیزمی" که با حذف دموکراسی و حقوق سیاسی مردم و حذف آزادیهای مدنی ، تصوراتی را در مردم دنیا تقویت کرده، که امروز دول سرمایه داری از آن علیه اندیشه های مارکس و سوسیالیزم استفاده می کنند. ذهنیت منفی که امروز گرایشهای چپ دمکرات در مبارزه سیاسیشان سعی دارند، با نگاهی دمکراتیک به آینده ، چهره بشردوستانه و آزادیخواهانه آنها نشان دهند.

این همه ذهنیت های منفی در دنیا ناشی از سیاستهای غلط آن سوسیالیزم توتالیتراست ، که اکنون نیز با چهره ای دیگر، بعوض دفاع از مبارزات مردم سوریه و ایران، از دولتهای این کشورها حمایت می کند، و به جای ایستادن در جایگاه دفاع از دموکراسی و حقوق سیاسی مردم ، در کنار دیکتاتورها قرار گرفته است.

امروز دیگر آن "سوسیالیزم واقعن موجود" کذائی هم نیست که چین و روسیه جدید رادرکنار کوبا و چاوز قرار می دهد، این سعادت "طبقه کارگر" هم نیست، دفاع از "رحمتکشان" عالم هم نیست، اینها در تلاش گسترش قدرت اقتصادی - منطقه ای وجهانی خود هستند. آنها در تلاشند که از شرایط بحرانی امروز بهره برداری کنند.

بنابراین تلاش برای گسترش قطب های قدرت و حفظ آنها اتحادهای جدیدی را بوجود آورده است.

در این راه هم به ایران اسلامی ، هم به کره شمالی ، کوبا و سوریه احتیاج دارند.

طبیعی است که مردم کشورهای عربی و ایران با مشاهده همکاری و دفاع دولتهای روس ، چین، کوبا و.. از دولتهای ضد مردمی اسد و خامنه ای به فحش دهی به سوسیالیزم و چپ کشیده می شوند و روند دگرگونی سیاسی در کشور شان را با توجه با این تصور منفی، در دشمنی با چپ هم می دانند.

امروز سیاست مستقل چپ نو نه ایستادن در کنار آمریکا و اروپاست، نه در کنار دیکتاتورهای ایران و سوریه ، نه موافقت با حمله نظامی غرب است، و نه با دخالت سیاسی این کشورها؛ استقلال سیاسی و رابطه با همه کشورهای دنیا چون تلاشهای دکتر مصدق راه ما در رسیدن به جامعه ای مستقل، دمکرات و آزاد است.

15.02.12

واقعیت های انقلاب ۵۷

فرهنگ قاسمی



اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می برد. اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می کشد و در تاریکی به سر می برد.

سی و سه سال گذشت و باز سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ فرا رسید و مشاهده می کنیم هر کس از ظن خود درباره این سالروز سخنی می گوید یا مطلبی می نویسد . آنچه مرا تشویق به نگاشتن این مطلب کوتاه می کند، کوششی دربرخورد با واقعیت های انقلاب ۵۷ و تبعات آن با شرایط امروز ما است .

در دوران انقلابات، ملت‌ها همچون مردمانی قحطی زده در مقابل امکانات تازه و متنوع قرار می‌گیرند و همانند گرسنگان و تشنگان از نخستین امکان بسیار گاهی بطور افراطی سد جوع می‌کنند و چون از شرایط بحران قحطی بیرون آمده اند در امر انتخاب عجولند و به طور سطحی تصمیم می‌گیرند. سپس انتخاب خود را حقیقت مسلم و مطلق می‌گمارند.

در انقلاب ۵۷ همه آزادی‌خواهان ایران یا اشتباه کردند و یا خطر جمهوری اسلامی و حاکمیت رژیم ارتجاعی را ندیدند و به روح الله خمینی اعتماد کردند. در نتیجه آن، اعتماد سنتی غالب بر جامعه مذهبی و اطاعت کورکورانه از رهبر انقلاب، جایگزین رقابت‌های سالم، تفاهم‌های سیاسی و قراردادهای ملی شد. چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که بخش بزرگی از معتمدین خمینی، به ویژه کسانی که به او نزدیکتر بودند، از میدان بدر شدند و حاکمیت به دست گروهی افتاد که به آزادی‌خواهی و رأی مردم هیچ اعتقادی نداشتند. دیدیم که سیر تحولات اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای پیشرفت کرد که به مرور همه جریان‌های سیاسی آزادی خواه و دموکرات و طرفدار استقلال و عدالت اجتماعی یکی‌یکی از صف بیرون شدند، سپس مورد ضرب و شتم و زندان و شکنجه قرار گرفتند. دیدیم که کارگزاران استبداد مانند حزب توده و اقمارش از این شرایط استثنا نشدند تا جایی که امروز از آن حرکت بزرگ سیاسی و اجتماعی برای آزادی و استقلال کشور دیگر چیزی باقی نمانده است. امروز مشاهده می‌شود که جمهوری اسلامی آنچنان موازین انسانی و حقوق مردمی را زیر پا گذاشت که مشروعیت خود را در همه زمینه‌ها از دست داده است.

بسیاری از ما نمی‌خواهیم هنوز قبول کنیم که نه آن انقلاب بلکه نظام بعد از آن سبب این خرابی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها شد که امروز جامعه ما دچار آن است و هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم آنچه بر ما رفت در اثر ندانم کاری مردان و زنان سیاسی و شاید به دلیل فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه ما باشد. هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم که در بوجود آوردن این شرایط ما نیز به سهم خود نقش داشته ایم. شاید به همین دلیل است که تا کنون نتوانسته ایم رفتار و کردار خود را در مسیر ایجاد یک تحول عمیق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تنظیم و به مدد آن به یک پیمان ملی قابل اجرا برای رهایی مردم از شرایط موجود دست پیدا کنیم.

بسیاری ادعا می‌کنند که امروز جامعه ما برای استقرار نظامی مردمسالار آماده است، به نظر من این بیان با واقعیت منطبق نیست،

مردم ما برای پذیرش یک نظام مردمسالار لایق بوده خود را باید آماده کنند. بویژه کسانی که ادعای رهبری و اداره جامعه فردا را دارند هنوز از رفتاری منطبق با اصول و موازین مردمسالاری برخوردار نیستند. واقعیت این است که باید در جستجوی یافتن واقعیت باشیم. واقعیت اینست که ما باید نسبت به حقیقت‌ها شک کنیم و آن را در آزمون تجربه و اندیشه به واقعیت مبدل سازیم. واقعیت اینست که ما تجربه رفتار و زیستار در یک نظام مردم سالار را نداشته ایم. واقعیت اینست که برای برپائی یک نظام مردمسالار ما همگی به آموزش نیاز داریم. واقعیت این است که به راحتی نمیتوان ادعا کرد که ما از گذشته خود تجربیاتی مثبت برای اداره دمکراتیک جامعه آموخته ایم. آموختن آلیاژی از تجربه و اندیشه به شکلی که بهینه ساز باشد است، هر تجربه موقعی معنا و مفهوم دارد که در رابطه با اندیشه باشد، این در عمل است که انسان کیفیت راستین فکر خود را می آزماید. پس اگر ادعا کنیم که از انقلاب چیزی آموخته ایم باید دو ماده تجربه و اندیشه را هرگز از نظر دور نسازیم. به همین دلیل شاید بتوان گفت یکی از علت‌های شکست بعد از انقلاب ۵۷ این بود که بسیاری اندیشه مدیریت جامعه را داشتند اما متأسفانه از تجربه‌ای در این زمینه برخوردار نبوده اند. واقعیت این است که رژیم سلطنتی در ایران از بین رفت و امروز در میهن ما زمینه‌های بسیار خوبی برای سکولاریسم و لائسیته و جدایی دین از دولت فراهم آمده است.

واقعیت این است که، بر اثر اشتباهات بزرگ عده ای مملکت به دست گروهی نالایق و بیگانه با تحولات اجتماعی و سیاسی جهان افتاد که بر اثر آن امروز نظامی در ایران حاکمیت می‌کند که غیر از فقر و بد بختی و عقب ماندگی و انزوای جهانی برای مردم ما چیزی نیاورد و فرهنگ و تمدن ما را که در خدمت رشد تمدن بشری بوده، نه تنها پاسداری نکرده بلکه از آن چهره‌ای دیگر که به هیچوجه با پیشینه فرهنگ و تمدن ایرانی مطابقت ندارد به مردم جهان ارائه داده است. حاکمیتی که از نظر سیاسی تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی را زیر پا گذاشته و آزادی‌خواهان و مبارزان اجتماعی را کشته، به زندان‌ها انداخته و یا به تبعید فرستاده است. حاکمیتی که از نظر اقتصادی در شکست کامل است. این رژیم تمامی منابع مادی و غیرمادی مملکت ما را به خدمت برنامه‌های ایدئولوژی اسلام دولتی خود درآورده است و به جای اینکه این منابع را در خدمت مردم قرار دهد از آن بعنوان عاملی برای سرکوب آنان و گسترش ابزار نظامی استفاده می‌کند. حاکمیتی که از نظر اجتماعی در خدمت مردم نیست و مردم را از رفاه اجتماعی و امنیت و تولید کار برخوردار نمی‌کند. حاکمیتی که از

نظر استفاده از نیروی انسانی اصل را بر تخصص و کاردانی افراد جامعه نگذاشته بلکه معیار خود را در بکارگیری نیروی انسانی، فقط و فقط براساس ایدئولوژی اسلام دولتی بنا نهاده و بدین ترتیب نیروی انسانی لایق و کارگردان را از مملکت تارانده است .

واقعیت این است که به جرات می‌توان ادعا کرد که اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می‌برد . اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه‌ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می‌کشد و در تاریکی به سر می‌برد. در این منظومه گرمای اتحاد و همبستگی جایش را به سرما و پراکندگی داده است . متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم به عظمت قدرتی که در اثر همسازی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی به وجود خواهد آمد پی ببریم، یا اگر در نظر به این ادراک رسیده باشیم کارنامه عملی ما نشان می‌دهد که آنرا هنوز بدرستی نیاموخته ایم . واقعیت این است که در این شرایط ، اگر این گره گشودنی است، بوسیله مشارکت آزادانه مردم سرانجام خواهد گرفت و اگر معضلات آن از راه احترام به آزادی و مشارکت شهروندان، گشوده نشود جامعه شکست خورده و نیروی سازندگی و رمق ایستادگی در برابر استبداد را نخواهد داشت و قدرت رزمندگی خود را از دست داده است. راه‌هایی از این شکست و سستی و بی‌رمقی، همت فکری و عملی راسخ زنان و مردان آزادی‌خواه و متعهد به حقوق انسانی می‌تواند باشد .

واقعیت این است که امروز قحطی آزادی در جامعه ما از زمان قبل از انقلاب ۵۷ بسیار بیشتر است، پس به تبع آن، حادث شدن دگرگونی در سامانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه ما به مراتب از اهمیت بیشتری بر خوردار خواهد بود، در چنین شرایطی چه چیزی می‌تواند این امر را تضمین کند که جامعه ما باز دچار اشتباهات گذشته خود نشود ؟ فراموش نکنیم که اندیشه‌های ما در تقابل با عمل‌های ما، واقعیت‌های ما را می‌سازند. واقعیت‌هایی که باید دارای ارزش‌های تازه باشند تا بتوانند زیست و تولید کنند.

فوریه ۲۰۱۲ پاریس

Farhang.ghassemi@orange.fr